

این مجلس بی ریاست

روایتی از محافل عزاداری ساده که این روزها با قوت بیشتری در گوشه و کنار شهر برپاست

میهمان چای عراقی

مخارج زندگی بعضی هایشان حتی کفاف خرید نان برای ظهر و شامشان را نمی دهد و به سختی امورشان را می گذارند اما به این ایام و عزاداری برای امام حسین^(ع) تقید خاصی دارند؛ آن هایی که روز اول محرم، لباس مشکی را تنشان می کنند و مقیدند تا آخر ماه نشان باشد. عراقی ها ندورشان فرق می کند. حسین محمدی اردکانی چهارپنج سال است یک موکب عراقی را در خیابان فاطمیه مدیریت می کند. وقت صحبت از موضوع که می شود، برمی گردد به مرور پیشینه زندگی اش و می گوید: مادر اهل نجف است و پدرم ایرانی. ما از عراقی های رانده شده به ایران هستیم و به همین خاطر تأثیر فرهنگ این کشور بر زندگی ما پررنگ است.

حرف زیاد است اما دوست دارد قسمت اصلی ماجرا را تعریف کند و باز به همان روایتی می رسد که دیگران هم تعریفش را کرده بودند: ایام کرونا بود و ماه محرم رسیده بود. پیشنهاد موکب ما از همان جا داده شد. برادرزاده ام خیلی کوچک بود؛ هشت نه ساله، که گفت «عمو! پول می دهی یک فلاسک چای بخرم؟». پیشنهاد خوب، خوب است؛ فرقی نمی کند چه کسی آن را مطرح کند. روزی که این پیشنهاد را شنیدم، چشم بسته قبول کردم. نمی دانستم یک روز از یک فلاسک کوچک چای و چند استکان یک بار مصرف می رسیم به موکبی که بچه ها برای خدمت کردن در آن التماس می کنند. خیلی خوشحال بودم که این کار را کردم و قول دادم برای سال بعد هم همراهی اش کنم و ایستگاه بزرگ تری برگزار کنیم و همین، مقدمه شروع حرکتی قشنگ شد.

حاج حسین باور دارد که عشق به امام حسین^(ع) با همین کارها سال به سال عمیق تر شده است. باز هم اشاره می کند به همان سینی کوچک و ساده ای که خلاصه می شد در یک قندان قند و چند لیوان چای. این پیشنهاد، جرقه کارهای بزرگ تری را زد؛ اینکه بیشتر از بچه ها اشتیاق آمدن محرم سال بعد را داشتیم و مدام رؤیاپردازی می کردم که مثلا داربست ها را از کی علم کنیم و چه کسانی سیاه پوشش کنند. فکری دیگری هم به ذهنم رسید؛ اینکه معمولا موکب ها چای ایرانی می دهند و کسانی که به هر دلیلی نتوانسته اند به عراق و کربلا سفر کنند، مزه چای عراقی رانچشیده اند و زیر زانیشان نرفته است. با مادرم مشورت کردیم و قرار گذاشتیم برای سال بعد چای عراقی بدهیم که طعم و عطری متفاوت با چای ایرانی دارد. به فکر برپایی داربست اقدام واز سال بعد، چای عربی که شیوه طبخ متفاوتی دارد، درست کردیم.

او دوست دارد فرهنگ ندی دادن جا بیفتد.

یکی تمام دارایی اش یک سینی چای است که روی سر گرفته است. یکی هم ظرفی پر از خرما. آن یکی طبقی پر از نان که می گوید تازه و برشته است و می خواهد که نان داغ را امتحان کنیم. چقدر این نان و چای و خرمایی ریاست و برکت دارد! اینجا هزاران هزار فرسنگ با عراق فاصله است اما عمودها بر جاست. عشق به امام حسین (ع) حد و مرز و جغرافیا و زبان و آیین نمی شناسد. عمیق تر از این حرف هاست که مختص به زمان و مکان خاصش کنیم. تازگی و طراوت، گرما و لطف حضورش، ساری و جاری است، لایتناهی و تمام نشدنی مثل نور. محرم است و همه جا سیاه پوش. دلمان می خواهد خند روزی بی خیال عالم و آدم، کوله بارمان را برداریم و برویم بین الحرمین. کنج یک گوشه از حرم کز کنیم، زانو بزنیم و ببینیم کبوترهایی که آنجا بین بغض و اشک زائران امام حسین (ع) می پرند، چقدر به کبوترهای حرم امام رضا (ع) می مانند. نمی شود؛ امسال آرزویش می ماند و بس...

کزارش روز



روزنامه نگار
محمود فرمانی



عکس: محمد حسن صلاوتی / شهرار

موکب های کوچک؛ برکت دوران کرونا

وقتی قرار باشد مراسمی تأثیرگذار باشد، به چیزی بیشتر از عادت نیاز دارد. و باید برای آن از جان و دل مایه گذاشت. آقا مجید خوشحال به این موضوع اشاره می کند و می گوید: به پیشنهاد پسرم موکبی را جلوی منزل خودمان در محله نچتن برپا کردیم که بچه های کوچه و محله کنار هم آن راه می برند. مراسم مان بی ریاست. شما هم دعوت هستید. بفرمایید!

آفتاب بند و بساطش را جمع کرده است که یک به یک سروکله بچه ها پیدا می شود. غالب آن ها او قاتشان را با کلاس های تابستانی پر کرده اند و بعد از پایان وقت آن می دانند که زود باید جمع شوند تا کارهای موکب روی زمین نماند. رسیده ایم به موکب کوچکی در محله نچتن. صدای پرسوز روضه غالب بر همه چیز است و سرودهای دیگر را کمتر کرده است. مانده ایم از کجا شروع کنیم. نوجوانی از آن وسط، دست تکان می دهد و راهنمایی مان می کند برویم داخل. یکی هم استکان چای دستانم می دهد و احسان، قند همراهش می کند.

احسان، پسر آقای خوشحال است. سیزده سال را هنوز تمام نکرده است و با کمک پسرعموهایش این موکب را می چرخاند. البته به قول خودش، پدر همراه اصلی اش است. تعریف می کند: ما غالبا بچه هیئت هستیم. من از کودکی همراه پدرم در هیئت محبان زینب^(س) قند و چای می دادم و خدمت می کردم تا اینکه کرونا پیش آمد و مراسم تعطیل شد و چون قرار بود خیلی شلوغ نشود، ما سینی چای و شربت آماده می کردیم و بین مردم و رهگذران می چرخانیدیم. خدایی خیلی به دلمان چسبید و این کار از آن سال تعطیل نشد و حالا جمعیت مان زیادتر شده است. بچه ها قالب های یخ را توی یخچال می گذارند. و قتش که می رسد، همه پای کار می آیند و کمک می کنند و اصلا دوست نداریم این ایام تمام شود.

واکس نذری بچه ها

برخی ها عزاداری و میزبانی شان، حال و هوای متفاوت تری دارد و حس خوب را به هر کسی منتقل می کنند؛ شبیه عزاداری کودکان. شاید عزاداری آن ها با الگو برداری از بزرگ ترها باشد. آن ها اصلا به نذر و حاجت و این چیزها فکر نمی کنند. شاید حس کنجکاوی باشد و اینکه دوست دارند چیزی را که بارها دیده اند، خودشان تجربه کنند و از این روست که برای عزاداری سیدالشهدا^(ع) انرژی و وقت می گذارند.

ابوالفضل نوروزی دوسه سال است با چهار نفر از بچه مسجدهای خودش می رود و توی کار نقره است. تابستان همه وقتش را برای آن می گذارد. درآمدش آن قدر چشمگیر نیست که گفتنی باشد اما خرج تحصیل و تفریحش می شود. از وقتی این موکب را راه انداخته اند، بخش بیشتر درآمدش را می گذارد برای هزینه کردن در موکب. قند و چای می خردن و واکس.

آن طور که خودش روایت می کند، توی موکشان کنار چای دادن، واکس هم می زنند. آن قدر عاشق این موکب و کار کردن در آن است که حاضر است همه درآمدش را خرج آن کند. آن را با عشق می گوید و پشت بندش همین قدر کوتاه اشاره می کند که ما پنج نفر هستیم و بقیه همه بزرگ تر از من هستند.

مجلس هایی که بی ریاست است

البته عزاداری کودکان کم کم حالت پویش گرفته است و خیلی ها در سرتاسر شهر، شریک این مراسم هستند، حتی شده با درست کردن یک پارچ کوچک شربت؛ این کار فقط مخصوص آقا پسرها نیست. محبوبه شهیدی، مادر مانده است که او هم مثل خیلی از مادرهای دیگر دوست دارد بچه هایش دوستدار اهل بیت^(ع) شوند. تعریف می کند: زمان شیوع کرونا جلسه های عمومی تعطیل شد. اما عشق به امام حسین^(ع) که تعطیل نمی شود. بین ما کسی نیست که به این موضوع اعتقاد نداشته باشد که روضه امام حسین^(ع) تبرکت است. به همین خاطر نگذاشتیم در همان ایام کرونا از این نعمت محروم باشیم. زیارت عاشورا و روضه را با صدای بلند پخش می کردیم و بعد هم با لیوان های یک بار مصرف، چای می دادیم. این شیوه خیلی به دل خود من چسبید و بعدها هم که روضه ها راه افتاد، یک سینی استکان و چند فلاسک چای می گذاشتیم جلوی در حیاط و مانده و بچه های دیگر کار را انجام می دادند. محبوبه خانم بین صحبت هایش توضیح می دهد: حالا اگر قرار است اسمی آورده شود، کامل بیاورید؛ مانده، فائزه و نازنین خودشان همه کارها را انجام می دهند. به نظر من این کارها، بچه ها را عاشق محرم و امام حسین^(ع) می کند. راست می گوید مادر مانده؛ مجالس ساده و بی تشریفات دوست داشتنی تر است و بیشتر به دل و جان آدم می چسبد.

آغاز عمودها در مشهد الرضا

اصلا چه فرقی می کند کجای عالم باشی و دل داده امام؟ اینجا هم مشهد الرضا^(ع) است؛ جایی شبیه کربلا. بعضی مناسبت ها همه معادلات روزمره را به هم می ریزد. اجازه دهید روایتمان را جور تازه ای شروع کنیم. بگذارد آغازش همین جا باشد؛ عمود یک توی یکی از کوچه و پس کوچه های شهر. دلدادگی، آغاز شیرینی دارد. حلاوتش از دل آدم نمی رود که نمی رود. نشان به این نشان که قدم های هرکسی به این راه رسیده، هوایی شده است؛ دوست، آشنا، دور، نزدیک و...

جلوتر می رویم. عمود ۲، عمود ۱۰، ۱۸، ۲۵۰. وای چه حالی دارد! چه خطی می کنند چشم ها وقتی خیره به این عبارت می مانند: «این خانه، عزادار حسین است». روضه های کوچه پیکوچه، از اتاق های تودرتوی قدیمی گرفته که صاحبخانه پنجره هایش را با پارچه های موری سفید، قاب گرفته است و وزن ها کیپ به کیپ هم نشسته اند و منتظر منبری هستند، تا جلسه های بزرگ. عزاداران حسینی یکی و دو تانیستند یک کوچه، دو کوچه هم نیستند. نیازی به دادن نشانی و شهرت و نامشان نیست. غالبشان گمنامی را بیشتر می پسندند؛ شبیه همان پیرمردی که توی قاب در آهنی آخر کوچه، میز کوچکی گذاشته است. صدای نوحه ای آشنا سکوت کوچه را می شکند و نواي «من اینجا بوم و تو عراقی...» تمام فضا را پر کرده است. بشقاب پر از خرما را سر دست گرفته است و می گوید چای گیاهی دم کرده ام و تعارف مان می کند. کافی است یک کلمه از دهانمان بیرون بیاید؛ مثل عبارت «قبول باشد عمو» تا اشک، لای خطوط پرویچ و خم چهره اش گم شود و با همان صدای خش دار زمزمه کند: «چه فراقی... چه فراقی...».

شریک روضه ها

از این دست آدم ها زیادند، خیلی زیاد؛ آن هایی که دستشان تنگ است اما دلشان وسیع. اکرم خانم کریمان می گوید: کاش آن قدر دست و بالمان باز بود که می توانستیم توی خانه خودمان روضه بگیریم و سفره پهن کنیم! عاشق روضه سیدالشهدا^(ع) هستیم. بعد از سکوت کوتاهی ادامه می دهد: هر هفته یک کیلو قند می خرم تا قاتی قند روضه ها و موکب ها شود. قربان سیدالشهدا! بروم!

او همی نقدر ساده، سال هاست که شریک روضه سیدالشهدا^(ع) می شود.

پویش «موکب من»



اوقات فراغتشان را پر کنند و دوم اینکه فرهنگ ندی دادن و عزاداری های ساده بین بچه ها جا می افتد. با اینکه برای تأمین هزینه ها تردید داشتم، با توکل به خدا پویش را راه انداختیم و نمی دانید اولین عکسی که به دستانم رسید، چقدر اشتیاق دیدن عکس های دیگری را پیدا کردیم و این برنامه تکرار شد و حال ما هم روز به روز بهتر.

حالا تصاویر زیادی از پویش های مختلف کودکانه به دست من رسیده است که تماشا دارد. روایت زیاد است؛ به خصوص حالا که اربعین را در پیش داریم، ما بچه مسلمان ها وقتی دلمان امام حسینی شود، حاضریم جانمان را هم بدهیم و ما باید بچه هایمان را هم امام حسینی بار بیاوریم. سرت را بالا بگیر! اینجا خانه آخر است و عمود آخر. یک سلام بلند و عمیق، حال همگی مان را جامی آورد: «السلام علیک یا ابا عبد!».

که با چه عشقی خدمت می کنند، حال و هوای من یکی چقدر خوب می شود. شور و حالش وصف نشدنی است، وقتی تعریف می کند هر عکسی که به دستم می رسد، اشتیاقم را بیشتر می کند که این پویش را راه انداخته ایم. بلافاصله و پشت بندش ادامه می دهد: به ما موکب داری و غلامی امام حسین^(ع) را موخته اند و بر ما هم واجب است این شوق و نشاط را به بچه ها و نسل بعدی مان منتقل کنیم.

بعد می رسد به موضوع پیشنهادی که یکی از خانم های گروه جهادی شان مطرح کرد و اینکه مسابقه عکاسی راه بیندازند. می گوید: آنجا بود که به ذهنم رسید پویش «موکب من» را با محور عکاسی برگزار کنیم. دو هدف را از اجرای این برنامه دنبال می کنیم: اولش اینکه تابستان است و با عکاسی که خیلی از نوجوان ها عاشق آن هستند، می توانند

فرقی نمی کنند کدام قسمت شهر و توی کدام کوچه پس کوچه، یک میکروچک و ساده گذاشته باشند و چند لیوان کوچک چای یا پارچ هایی با تکه های بلور یخ و شربتی که جگر آدم را حال می آورد. موکب های کوچک ثابت کرده اند با عزادارهای بی ریایشان که گروه جهادی «شهید حاج احمد متوسلیان» برای تشویق کودکان منطقه به موکب داری، پویش «موکب من» راویزه دو ماه محرم و صفر راه انداخته است.

احسان نوری به نمایندگی از پرویچه های این گروه، قبل از هر صحبتی، از نوجوانانی که موکب های کوچک را در گوشه و کنار شهر برپا کرده اند، دعوت می کند در پویش عکاسی شرکت کنند که تا آخر صفر ادامه دارد و بعد تعریف می کند: نمی دانید وقتی موکب داران کوچک را در عکس هایی که فرستاده اند، می بینیم

